

امریکا و مسیر سقوط آن

(ترجمه)

هرکس مسیر حرکت دولت‌های معاصر را با نگاه یک کارشناس و با تمرکز بر عوامل پیشرفت و زوال مورد بررسی قرار دهد، به‌خوبی درمی‌یابد که امریکا در حال عبور از مرحله‌ای حساس و سرنوشت‌ساز است. این کشور دهه‌هاست که وارد روند نزولی شده است، هرچند همچنان در رأس نظام بین‌الملل قرار دارد. تداوم این جایگاه نه از آن‌روست که امریکا همچنان در حال صعود در مدار سلطه و رهبری تمدنی و مادی باشد، بلکه بیشتر به این دلیل است که هنوز رقیب قدرتمندی ظهور نکرده که بتواند آن را به‌طور کامل از این جایگاه کنار بزند.

اما علت زوال آن را باید در افزایش پی‌هم بحران‌ها و ناتوانی آشکارش در حل‌وفصل آن‌ها جست‌وجو کرد؛ وضعیتی که با سردرگمی و آشفتگی روزافزون در اتخاذ راه‌حل‌های اضطراری، که بیشتر از سر ناچاری روی دست گرفته می‌شوند، همراه است و سپس تلاش برای جبران پیامدهایی که همین راه‌حل‌های شتاب‌زده به‌بار آورده‌اند.

از سوی دیگر، از آن‌جا که صحنه بین‌المللی خلأ قدرت را بر نمی‌تابد، چالش برای این قدرت زمانی دوچندان می‌شود که رقبای آن در گوشه‌وکنار جهان، به‌گونه تدریجی و حساب‌شده، در پی یافتن راه‌هایی برای تضعیف آن و رهایی از سلطه‌اش برمی‌آیند. اما در مورد این بحران‌ها، تحلیل‌گران فراوانی بحث کرده‌اند؛ از همین‌رو، می‌توان مهم‌ترین آن‌ها را چنین برشمرد:

بحران مبدئی و ارزش‌های تمدنی: امریکا خود را به‌عنوان کشوری معرفی می‌کرد که مدعی حمایت از دموکراسی و حقوق بشر در سراسر جهان است، با دیکتاتوری و استبداد مبارزه می‌کند و رهبری اقتصاد سرمایه‌داری آزاد را بر عهده دارد؛ نظامی که به‌گفته خود، فرصت سرمایه‌گذاری، رقابت و شکوفایی اقتصادی را برای همه فراهم می‌سازد. اما این ادعاها خیلی زود در برابر واقعیت یک نظام سرمایه‌داری استعماری و طمع‌محور فرو ریخت؛ واقعیتی که در آن، منافع مادی ثروتمندان بر همه ارزش‌ها و حقوق ادعایی ترجیح داده می‌شود.

در نتیجه ماهیت رفتار خشونت‌آمیز کشورهای غربی؛ به‌ویژه امریکا در برخورد با ملت‌ها، از طریق سرکوب، غارت و استعمار، به‌گونه‌ای آشکار نمایان شد. این درک نادرست و فریبنده تنها به بیرون محدود نماند، بلکه به درون جوامع غربی نیز سرایت کرد؛ جوامعی که خود نیز طعم بی‌عدالتی، فشار و سلطه را چشیده‌اند. همین امر سبب شده است که اعتمادشان به مبدأ سرمایه‌داری کاهش یابد و وارد مرحله‌ای از سردرگمی و جست‌وجوی بدیل گردند.

بحران مالی و اقتصادی: شکی نیست که حباب مالی عظیمی که سیاست‌های امریکایی ایجاد کرده‌اند، از طریق اقتصاد خیالی ربوی، چاپ دالر بدون پشتوانه طلا یا کالاها، واقعی، هزینه‌کردن بیش از حد و بدهی‌های نامحدود، باعث شده که کارشناسان برجسته اقتصادی نسبت به انفجار قریب‌الوقوع این حباب و فروپاشی تاریخی اقتصاد امریکا هشدار دهند؛ فروپاشی‌ای که حتی بزرگترین رکود قرن گذشته در مقابل آن کوچک به نظر می‌رسد.

امریکا دیگر قادر نیست تورم مالی و رکود اقتصادی را متوقف کند، مگر با تلاش‌های شکست‌خورده برای افزایش یا کاهش نرخ بهره روی اوراق خزانه، غارت میلیاردها دالر از ملت‌های دیگر، یا تحریک صنایع نظامی از طریق جنگ‌های پراکنده. در واقع، این اقدامات راه‌حل اساسی نیستند و تنها فرار به سوی مشکلات جدیدی هستند که بحران‌های قبلی را بدتر می‌کنند. بنابراین پیش‌بینی می‌شود اقتصاد امریکا ناگهان فرو بریزد و مردم این کشور پس از فروپاشی توهمی که در اعداد بانک‌ها و بورس‌ها زندگی می‌کردند، خود را ورشکسته یا تقریباً ورشکسته ببینند.

بحران سیاسی داخلی و خارجی: امریکا امروز شاهد یک شکاف داخلی شدید میان اجزای مختلف خود است، با افزایش اختلافات سیاسی در موضوعات متعددی، از جمله: نژادپرستی سفیدپوستان که مهاجران رنگین‌پوست از سراسر جهان را تهدیدی برای وجود امریکا می‌دانند. اختلافات بر سر آزادی‌های لیبرال، جنسیت، تمایلات جنسی و تغییر جنسیت. بحران

حمایت از رژیم یهود و خشونت‌های آن و تمایل روز افزون ایالت‌های ثروتمند برای جدایی از دولت فدرال و اختلاف نظرها درباره‌ی نحوه‌ی مدیریت کشور و آینده‌ی نسل‌های بعد.

تمام این مسائل هشدار می‌دهند که امریکا ممکن است به جنگ داخلی نزدیک شود و حتی در بهترین حالت، انقلاب‌ها و ناآرامی‌هایی که ثبات داخلی را متزلزل می‌کنند رخ دهد.

در عرصه‌ی سیاست خارجی، دولت کنونی هیچ متحدی در جهان باقی نگذاشته است، زیرا با همه به‌صورت متکبرانه و بدون سابقه در تاریخ خود رفتار کرده است. این کشور حتی تهدید به تجاوز به کشورهای دوست و اشغال و الحاق اراضی آن‌ها می‌کند و آشکارا خواستار کنترل نفت، گاز و انرژی جهانی برای فشار بر کشورهایایی است که خواسته‌های غیرمنطقی و غیرمنتظره‌اش را برآورده نمی‌کنند. نتیجه این شده که امریکا به کشوری منفور تبدیل شده و تمامی کشورها به دنبال جایگزینی برای همکاری و اتحاد با آن هستند، چرا که دیگر به این موجود متکبر و غیرقابل پیش‌بینی اعتماد ندارند.

بحران ناکامی در مهار رقبا و مخالفان: امریکا در متوقف کردن پیشرفت صنعتی، علمی، اقتصادی و نظامی چین به‌طور کامل شکست خورده است. چین اکنون در چندین حوزه به شکل قطعی از امریکا پیشی گرفته و اگر تصمیم بگیرد جایگاه امریکا را به‌عنوان قدرت اول جهان به چالش بکشد، امروز توان انجام آن را دارد و این توانایی نیز روز به روز در حال افزایش است.

همچنین امریکا در تضعیف روسیه نیز ناکام مانده است؛ با وجود «دام اوکراین» که ممکن است در آینده نزدیک به ضرر خود امریکا و اروپا تمام شود. علاوه بر این، امریکا شروع به از دست دادن نفوذ خود بر برخی حکومت‌ها در جهان اسلام کرده است؛ حکومت‌هایی که پیش‌تر در راستای منافع و خواسته‌های آن عمل می‌کردند.

یکی از مهم‌ترین ناکامی‌های امریکا، ناتوانی آن در از میان برداشتن شریعت اسلامی و آنچه «اسلام سیاسی» نامیده می‌شود، است؛ با وجود وارد ساختن ضربات پی‌درپی در عرصه‌های مختلف علیه آن. این وضعیت، به‌ویژه با افزایش آگاهی مردم نسبت به دشمنی امریکا و غرب و نیز برجسته‌شدن ضرورت وحدت اسلامی، بازگشت به حاکمیت شریعت و برپایی یک دولت اسلامی واحد (خلافت) همراه گردیده است.

همزمان، با تقویت جایگاه فعالان این جریان و گسترش این مفکوره در میان نیروهای اسلامی، زمینه برای شکل‌گیری یک چالش جدی‌تر در برابر امریکا و کلیت تمدن غرب، به‌گونه‌ای تدریجی، در حال فراهم‌شدن است.

بحران جنگ در خاورمیانه: در نهایت، امریکا درگیر نبردی با ایران و نیروهای وابسته به آن در منطقه شده است. در نتیجه، هیبت و تصویر قدرت بازدارنده‌اش در حال فروپاشی است؛ زیرا نتوانسته نظام ایران را از درون سرنگون کند و حتی بخشی از مخالفان این نظام را نیز از دست داده است؛ مخالفانی که علاوه بر مخالفت با حکومت خود، اکنون دشمنی مشترکی با امریکا و کیان یهود دارند؛ رژیمی که در حال کشتار، ویرانی و تخریب کشورهایست و آشکارا هدف خود را بازگرداندن ایران به «عصر حجر» اعلام کرده است.

امریکا همچنین در وادار کردن نیروهای نظامی به تسلیم ناکام مانده است؛ چیزی که ترامپ تصور می‌کرد در روزهای نخست به آن دست خواهد یافت. در حالی که سپاه پاسداران ایران حاضر نشده جنگ را متوقف کند یا تنگه هرمز را باز کند؛ مگر با شروطی که برای امریکا تحقیرآمیز است.

ادامه این جنگ به معنای فرسایش بیشتر موشک‌های تدافعی، افزایش تخریب پایگاه‌های امریکا در منطقه و ویرانی بیشتر زیرساخت‌های کیان یهود است. همچنین ارتش اسرائیل در جنوب لبنان نیز بیشتر تحت فشار و نابودی قرار می‌گیرد.

اگر ترامپ تصمیم به عملیات زمینی بگیرد، با خطر تلفات سنگین نیروهایش روبه‌رو خواهد شد. در نتیجه تنها گزینه‌ی باقی‌مانده برای او استفاده از سلاح‌های غیرمتعارف است؛ چیزی شبیه تسلیم جاپان پس از بمباران هیروشیما و ناکازاکی. اما

این اقدام می‌تواند کاملاً نتیجه‌ی معکوس داشته باشد؛ زیرا ممکن است زمینه‌ساز یک جنگ هسته‌ای جهانی شود. علاوه بر آن، حتی تسلیم سپاه پاسداران پس از آن هم تضمین شده نیست و ممکن است کل منطقه علیه امریکا و متحدانش شعله‌ور شود. در یک جمع‌بندی کوتاه: تمام اقداماتی که امریکا امروز انجام می‌دهد، در نهایت به تضعیف و فروپاشی بیشتر آن منجر می‌شود و در آینده نزدیک ان شاءالله زمینه را برای ظهور دولت خلافت اسلامی فراهم می‌کند تا با یک ضربه‌ی محکم امریکا را از میان بردارد.

برگرفته از مجله الرأیه

نویسنده: شیخ عدنان مزیان

عضو دفتر مطبوعاتی مرکزی حزب التحریر

مترجم: حسن سلحشور